

کارشناسان در گفت و گو با «ایران علت مرگ ۸ زن و کودک را تحلیل کردند»

# راننده‌های بیمار و کشتار در جاده‌ها

گروه حوادث: کامران علمدبی

از صبح جمعه همه دور هم جمع شده بودند تا ظاهر در مراسم مولودی عمه خانم شرکت کنند. معمولاً در چنین مراسمی رسم بر آن است هر کسی هر آرزویی دارد از خدا بخواهد. زهرا برای قبولی پسرش در دانشگاه دعا می کرد و پرستو برای خانه دار شدن شان. اما درخواست‌های اکرم و افسانه متفاوت بود. اکرم سلامتی تنها فرزندش را می خواست و افسانه هم آرزوی خوشبختی خانواده‌اش را داشت. باین حال در نگاه هر دو خوشبینی و امید به آینده موج می زد...



فرزند



... و این سرانجام شوخی مرگبار و تأسف‌انگیز و جبران‌ناشدنی یک راننده جوان بود که هشت انسان را به سینه گورستان برد. یک زن جوان با دو فرزندش، دو خواهرش، دوست آنها و فرزندش و برادرزاده خردسال شان.

اما سؤال اینجاست که راننده زانتیا چگونه می‌تواند این عذاب وجدان را تا پایان عمرش تحمل کند؟ براسی ریشه چنین رفتارهایی چیست و چگونه می‌توان از وقوع چنین سوانحی پیشگیری کرد.

دقایقی بعد صدای آمبولانس‌ها شنیده شد و پس از آن خبر مرگ هشت سرنشین خودرو مثل بمب در شهر منفجر شد.

تهایت خودروی حامل ۸ زن و کودک پس از برخورد با گارد ریل کنار جاده واژگون شد. از طرف دیگر راننده ۲۲ ساله زانتیا که شاهد صحنه بود، همراه دوست ۲۰ ساله‌اش در حالی که احساس سرخوشی می‌کردند و از اینکه نتوانسته بودند به اصطلاح حال راننده رانا را بگیرند برخوردار شدند. اما پس از چند ثانیه ناگهان عمق فاجعه هولناک، هراس عجیبی را به دل راننده متخلف انداخت و در یک لحظه تصمیم گرفت از صحنه بگریزد. غافل از اینکه ۸ زن و کودک در خون غلتیده بودند. سکوت وهم‌انگیز برای دقایقی جاده سرچشمه - رفسنجان را فرا گرفت. حادثه رویه روی پمپ بنزین «اوراف» رخ داد.

عقربه ساعت روی هفت ایستاده بود. بالاخره زمان حرکت فرا رسید. همه داخل خودرو نشستند و آماده رفتن شدند. قرار بود از کریم آباد به رفسنجان بروند. بعد از دقایقی به جاده اصلی سرچشمه - رفسنجان رسیدند. نیم ساعتی گذشته بود که ناگهان خودروی «زانتیا» بی‌نزدیک شان شد. اما نگاه‌های معنادار راننده جوان نشان می‌داد که دوست دارد با راننده و سرنشینانش شوخی کند. این شوخی تلخ راننده زانتیا در ابتدا با ترسهای ناگهانی و پیچیدن به جلوی خودروی «رانا» شروع شد. تا اینکه در نهایت تصمیم گرفتند به اصطلاح حال اکرم - راننده ۳۱ ساله - را بگیرد. به همین خاطر با سرعت به طرفش رفت و در یک چشم برهم زدن او را به کنار جاده کشاند و در

«متهاب» و «فاطمه» و «افسانه» هم در گوشه‌ای با هم صحبت می‌کردند و برای عصر برنامه ریزی می‌کردند: «اول بچه‌ها را ببریم پارک نزدیک خانه و بعد هم ببریم رفسنجان...» در این میان اکرم پیشنهاد کرد بروند رفسنجان تا هم بچه‌ها در پارک کمی بازی کنند و خودشان هم کمی هوا بخورند. بعد از این تصمیم «نگین» و «آیدا» با هم گفتند: «اگر می‌خواهیم ببریم، زودتر حرکت کنیم که شب زود برگردیم و بخواهیم تا فردا مدرسه مون در نریشه.» پارسا کوچولو هم تا فهمید که همه می‌خواهند خودشان را برای رفتن آماده کنند، با همان دست‌های خاکی رویه مادرش کرد و با زین کودگانه‌اش گفت: «مامانی پریم در...»

از داخل حیاط صدای خنده و بازی بچه‌ها به گوش می‌رسید. داخل پذیرایی، خانم‌ها در حال کپ و گفت بودند و هر کدام با آرزویی خود را برای مراسم مولودی نیمه شعبان آماده می‌کردند. «نگین» و «آیدا» ۸ ساله از صبح جمعه تکالیف مدرسه را انجام داده بودند تا شاید عصر، بعد از مراسم به پارک بروند. «ترگس» ۱۲ ساله هم با خودکار و یک خط کش چوبی مدام ادای مبصرهای کلاس را در می‌آورد و تلاش می‌کرد تا بچه‌ها را ساکت کند. اما «پارسا» - برادر ۳ ساله ترگس - نه در فکر پارک بود و نه در پی دورهمی. چرا که او بی‌سروصدا با خاک توی گلدون کنار باغچه بازی می‌کرد و با مشت‌های کوچکش آنها را به هوا پرتاب می‌کرد و هر از گاهی هم بادناش صدای در می‌آورد.



گزارش

یک راننده زن قصد ادیت دارن داشت، تاکید کرد: متأسفانه تصورات غالبی که در برخی از فرهنگ‌ها وجود دارد بستر ساز بروز چنین رفتارهایی است. این افراد هنوز هم جنس زن را جنس دوم می‌بینند و نمی‌توانند پاور کنند که یک زن می‌تواند مساوی یا حتی برتر باشد. به طور قطع این جوان و امثال آن، در خانواده‌ای پدرسالار بزرگ شده‌اند که خواهر و مادرشان هم حق رانندگی ندارند و این جوان با چنین تفکری به طور قطع نمی‌تواند از کنار رانندگی یک زن آن هم در یک شهرستان به سادگی بگذرد!



## رفتارهایی که ریشه در تربیت دارند

دکتر مجید صفاری نیا - روانشناس اجتماعی - در این باره به «ایران» گفت: «بسیاری از رفتارهای اشخاص، ماهیت ذاتی دارد. رفتارهایی مثل خشم، شادی، ترس و انواع هیجانات نمونه این ماهیت هاست. اما این مسائل نباید باعث شود که ما نتوانیم در جامعه آن را کنترل کنیم. به اعتقاد من حل این مضامالت تنها با نظارت بیشتر و اجرای دقیق تر قانون امکان پذیر است.

وی در ادامه با اشاره به حادثه دلخراش و تکان دهنده مرگ هشت سرنشین خودرو در جاده رفسنجان اظهار داشت: وقتی قوانین با قاطعیت اجرا نشود یک پسر ۲۲ ساله به همین راحتی به خودش اجازه می‌دهد که به آسانی چنین حادثه اسفبار و جبران‌ناشدنی را رقم بزند و براحتی هم از صحنه تصادف فرار کند. مطمئن باشید که راننده خودروی زانتیا برای نخستین بار نیست که دست به چنین تخلفی زده است و دفعات قبلی هم وجود داشته است. اما چون نظارت دقیقی بر رفتارش وجود نداشته نتوانسته از جنگ قانون بگریزد. البته این مساله محدود به جاده‌های بین شهری نیست چرا که در بزرگراه‌های کلانشهرها هم می‌بینیم که برخی‌ها مرتکب جنین هنجار شکنی‌هایی می‌شوند و با جان و مال مردم براحی بازی می‌کنند و کسی هم برخورد قاطع با آنها نمی‌کند.

دکتر صفاری نیا در پاسخ به این سؤال که دلایل اصلی بروز چنین حوادثی چیست تأکید کرد: وقتی فرد جامعه پسند تربیت نمی‌شود، بالطبع انسانیت و گذشت را هم نمی‌شناسد. بنابراین جادارد با آموزش‌های درست از همان سنین کودکی، مهارت‌های زندگی، احترام به حقوق شهروندی و نوع دوستی را به افراد آموزش دهیم. این روانشناس اجتماعی درباره استفاده درست از تنبیه و تشویق‌های اجتماعی نیز گفت: متأسفانه ما در کشورمان از تنبیه و تشویق‌ها درست استفاده نمی‌کنیم. بسیاری از قوانین ما راه گریز دارد. اگر در کنار اصلاح برخی قوانین از کارشناسان و روانشناسان اجتماعی استفاده شود به طور قطع وضعیت به گونه‌ای نخواهد شد که یک جوان ۲۲ ساله با خودروی خود یا پدرش جان انسان بی‌گناه را این چنین بگیرد و اصلاً هیچ راننده‌ای به خودش اجازه چنین هنجار شکنی رانمی‌دهد.

دکتر صفاری نیا در پایان و در پاسخ به این سؤال که چرا هنوز برخی از مردها با دیدن

# زوج کشتی به گل نشسته عاشق

زندگی آرامی را سپری کنند. در نهایت با موافقت دو خانواده مراسم عقد متین و بنفشه برگزار شد و یک ماه بعد عروس عروسی خاستگاری دخترهای دیگر برقرار شد و با جواب «نه» روبه‌رو شده بود. اما وقتی بنفشه را دید از متانت و آرامش او خوشش آمد. دلش نیامد واقعیت‌های کارش را به همسر آینده‌اش نگوید، با این حال می‌ترسید اگر سختی‌های زندگی با یک افسر دریانورد را هم با او در میان بگذارد ممکن است این بار دل به دریا زد و در نخستین ملاقات‌شان همه چیز را به بنفشه گفت و تأکید کرد که عشق به همسر می‌تواند سختی‌های هزاران کیلومتر مسافت را برای هر دو نفر بی‌اثر کند. متین در دیدارهای بعدی درباره کارش به‌عنوان یکی از سخت‌ترین شغل‌های دنیا حرف زد و تأکید کرد که زندگی اول یک دریانورد روی آب و زندگی دومش در خشکی است. بنفشه بعد از چند روز صداقت و صمیمیت خواستگارش را پسندید و به او جواب مثبت داد. یک روز هم از متین پرسید: «اگر تحصیلم تمام شود، آیا در سفرهای دریایی می‌توانم با تو همراه شوم؟» و در پاسخ شنید: «متأسفانه امکان حضور دائمی همسران در کشتی وجود ندارد و اگر هم استثنایی وجود داشته باشد، برای خانم‌ها تحمل طوفان‌ها، بی‌خوابی، بدغذایی، دریازدگی و مشکلات دیگر سخت خواهد بود...» متین از نامزدش خواش کرد تا ۱۰ سال آینده با مشکل دوری از او بسازد تا بتواند به بازنستگي برسد و پس‌انداز خوبی که خوانده داشت

دختر و پسر جوان را به هم معرفی کرد و قرار خاستگاری گذاشته شد. متین قبل از آن حداقل ۵ بار به خواستگاری دخترهای دیگر برقرار کرده بود. اما وقتی بنفشه را دید از متانت و آرامش او خوشش آمد. دلش نیامد واقعیت‌های کارش را به همسر آینده‌اش نگوید، با این حال می‌ترسید اگر سختی‌های زندگی با یک افسر دریانورد را هم با او در میان بگذارد ممکن است این بار دل به دریا زد و در نخستین ملاقات‌شان همه چیز را به بنفشه گفت و تأکید کرد که عشق به همسر می‌تواند سختی‌های هزاران کیلومتر مسافت را برای هر دو نفر بی‌اثر کند. متین در دیدارهای بعدی درباره کارش به‌عنوان یکی از سخت‌ترین شغل‌های دنیا حرف زد و تأکید کرد که زندگی اول یک دریانورد روی آب و زندگی دومش در خشکی است. بنفشه بعد از چند روز صداقت و صمیمیت خواستگارش را پسندید و به او جواب مثبت داد. یک روز هم از متین پرسید: «اگر تحصیلم تمام شود، آیا در سفرهای دریایی می‌توانم با تو همراه شوم؟» و در پاسخ شنید: «متأسفانه امکان حضور دائمی همسران در کشتی وجود ندارد و اگر هم استثنایی وجود داشته باشد، برای خانم‌ها تحمل طوفان‌ها، بی‌خوابی، بدغذایی، دریازدگی و مشکلات دیگر سخت خواهد بود...» متین از نامزدش خواش کرد تا ۱۰ سال آینده با مشکل دوری از او بسازد تا بتواند به بازنستگي برسد و پس‌انداز خوبی که خوانده داشت

مرد جوان ملوان کشتی بود و زن جوان دانشجوی رشته مدیریت. آشنایی آنها به زمستان سال قبل بازمی‌گشت. متین تازه از سفر دریایی به ایران آمده بود و تصمیم داشت در آغاز یازدهمین سال خدمت‌ش ازدواج کند. بنفشه هم در نیمه راه تحصیلات دانشگاهی‌اش قرار داشت و سرش به گذراندن واحدهای درسی گرم بود. در این میان یکی از آشنایان خانوادگی،



بازرس